

دوستی و معنا از منظر ارسطو و مسکویه

سید جلال بدری^۱، امیرعباس علی زمانی^۲

^۱ دانشجوی دکتری گروه کلام، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران
^۲ عضو هیات علمی، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات، گروه فلسفه دین، تهران، ایران

نویسنده مسئول: amir_Ailzamani@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۶

چکیده

معنا در نگاه بعضی از اندیشمندان معاصر به معنای هدف، کارکرد و ارزش می باشد. و دوستی هم به عنوان مهمترین رکن ارتباط انسانی است. ارسطو و مسکویه بعنوان طلایه داران دو تمدن بزرگ و کهن یونانی و ایرانی اسلامی در کتابهای اخلاق نیکوماخوس و تهذیب الاخلاق به این مسئله پرداخت اند. لذا هدف از این مقاله، تبیین، تطبیق و تحلیل منطقی اهداف و کارکردهای دوستی از منظر آن دو می باشد. در نگاه هر دو، هدف غایی ارتباط دوستی، سعادت و نیکبختی است، که از طریق تحقق بخشی حداکثری استعداد های ذاتی انسان و با عمل به ارزش های انسانی و متعالی دوستی در عرصه های فکری، روحی و عملی بدست می آید.

کلیدواژه: دوستی، معنا، ارسطو، ابن مسکویه

مقدمه

معنا ارتباط تنگاتنگی با دیدگاههای اساس افراد در باب ذهن، ادراک، اندیشه، فهم، آگاهی، معرفت، حقیقت، و جهان دارد. معمولاً در نظریاتی که درباره ماهیت زبان و معنا سخن گفته اند، نظر جامع و قطعی مشاهده نمی کنیم. بحث درباره حقیقت معنا در میان اندیشمندان غربی از گذشته کمابیش کانون توجه بوده است. این موضوع در قرن بیستم مباحث بیشتری را به خود اختصاص داده است. در نگاه برخی از اندیشمندان معاصر^۱، معنای «معنا» بر سه محور «اهداف»، «کارکردها» و «ارزش ها» است (بیات، ۱۳۹۰، ص ۶۴ و ۵۳). معنا در فلسفه ارسطو که فلسفه ای غایت اندیش است، به معنای «سعادت» است. دنیای امروز که در آن خودخواهی، منفعت طلبی، بدبینی، کینه توزی، خشونت و ترور حکومت می کند، بیش از هر وقت دیگر، تشنه دوستی و آلفت و مهر و محبت است؛ لذا تنظیم روابط انسانی و اجتماعی بر اساس اصول اخلاقی اهمیت ویژه ای یافته است. دوستی در روابط اجتماعی، اصلی ترین عامل تنش زدایی در سطح بین الملل و تنها راه رسیدن به صلح همه جانبه و فراگیر است؛ تاجایی که در نگاه برخی از متفکران به عنوان «فضیلت برتر» شناخته شده است. دوستی می تواند دوی درد بسیاری از دشمنی ها، سوء ظن ها و ذهنیت های حاکم بر ملت ها، اقوام، نژادها، زبانها، فرهنگ ها و مکاتب بشری باشد. زندگی هراسانی چیزی جز اعمال و رفتارها، رویدادها و وقایع، روابط و نسبت ها، کنش ها و واکنش های وی نیست. انسان به دلیل داشتن قوای متعدد، دارای جامع ترین حیات ناشی از جامعترین استعداد ارتباطی می باشد. افعال و اعمال انسانی بر اساس اصل علیت به سوی مقصد و هدفی در حال فعلیت و تحقق وجودی هستند، و لازمه انتخاب مبتنی بر ارزش های آگاهانه در هر هدف انسانی، کارکرد هایی می باشد لذا ارتباط دوستی به عنوان مهمترین بُعد ارتباطی زندگی انسان، در عین حال که دارای ارزشهای عملی و رفتاری آشکاری بین دو دوست است، همچنین دارای اهداف و کارکردهایی است که از آن تحت عنوان «معنای دوستی» یاد می شود، لذا ارتباط دوستی به عنوان یکی از زیباترین، پیچیده ترین، جامع ترین و معنادارترین ارتباط بین انسانی است که اگر بر محور عقل- به عنوان جزء برتر انسان- باشد، موجب شکوفایی استعداد های انسانی و در نهایت حیات معنادار و سعادت پایدار خواهد شد. مسلماً اندیشه های متفکران دورکن اساسی تمدن بشری، شامل تمدن یونانی و تمدن ایرانی اسلامی که ارسطو و ابن مسکویه از طلایه داران آن می باشند، کمک شایانی به اصلاح هویت ارتباطات انسانی می نماید. ارسطو معلم اول، فیلسوف یونانی ۲۳۰۰ سال پیش را شاید بتوان اولین فیلسوفی دانست که در زمینه ارتباط دوستی، در فصل هشتم و نهم کتاب «اخلاق نیکوماخوس»، بعنوان مجموعه متون اخلاقی پیرامون فلسفه ارتباط دوستی که به یادگار مانده است نام برد. همچنین ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مُلقَّب به «مسکویه» یا «ابن مسکویه» رازی، معلم ثالث شاید اولین فیلسوفی است که در فلسفه اسلامی، «فلسفه اخلاق» را تبیین نموده است که حکمت عملی و اخلاق را با شیوه استدلال عقلی و منطقی، منظم نموده و انسجام بخشیده و «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» مهم ترین اثر او در فلسفه اخلاق است که در آن اصول و مبانی علم اخلاق را به طور منظم و مستدل ارائه نموده، مقاله

پنجم این کتاب به «محبت و دوستی»، اختصاص یافته است. تبیین نظری «محبت و دوستی» در اندیشه اخلاقی ابن مسکویه، به عنوان متفکری مسلمان، به درک وجایگاه حقیقی این فضیلت در حوزه اخلاق دینی، کمک زیادی می کند تا با موضع گیری درست درباره نقش واقعی آن در روابط انسانی، زمینه نیل به این فضیلت، برای همگان در جامعه فراهم شود. نقش مسکویه در جمع بین تفکر یونانی و ایرانی اسلامی، آنچنان بوده که حکمای بعد از او و متأثر از او از جمله خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی، دوانی و ... در این مسیر گام نهاده اند. دو اثر فوق ضمن توصیف و تحلیل عرفی بخشی از مسائل مربوط به ارتباط دوستی، نیازمند تحلیل منطقی مسأله است. لذا هدف از این تحقیق، تبیین، تطبیق و تحلیل منطقی ارتباط دوستی از حیث اهداف و کارکردها می باشد، که از طریق آثار مکتوب به جامانده از این دو اندیشمند نظرات شارحان این دو متفکر به آن پرداخته است، تا شاید نقش معنا را در معناداری دوستی و یا دوستی معنادار بتوان جستجو نمود و با تاکید بر آن، موجب شکوفایی و تعالی استعداد های ذاتی انسان در بین اقوام، ملل و ادیان و مذاهب بود. هدف ارتباط دوستی بعنوان یکی از فضایل محوری در فلسفه اخلاق ارسطو و مسکویه، سعادت مندی است و کارکرد آن، تحقق استعداد های بالقوه انسانی بسوی سعادت مندی است لذا در این تحقیق سعی شده با طراح این سوال که چه ارتباطی بین دوستی و معنا وجود دارد، به روش توصیفی و تطبیقی و تحلیلی، به اهداف و کارکردهای ارتباط دوستی از منظر ارسطو و مسکویه پرداخته شود. دوستی از نظر ارسطو، یعنی: «خواستن چیزی برای کسی که آن چیز برای او، نه برای خودمان خوب باشد و به کار بستن هر چه در توان داریم، برای اینکه آن را برای او فراهم کنیم.» (ارسطو، ۱۳۹۲، ص ۱۶۹). همچنین در دانشنامه فلسفه استنفورد، هلم معتقد است: «دوستی را رابطه ای مشخصاً فردی، در نظر می گیریم که مبتنی بر دلبستگی دو دوست، به خیر و سعادت یکدیگر، به خاطر دو دوست و مشتمل بر میزانی از صمیمیت است.» (هلم، ۱۳۹۳، ص ۱۱). و از نظر مسکویه دوستی و صداقت یعنی: «محبتی راستین که {انسان} با وجود آن به فراهم ساختن همه اسباب فراغت دوست و اختیار انجام دادن همه نیکی هایی که به جای آوردن آنها درباره او ممکن است، می کوشد.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۷۶).

۱- سعادت، هدف معنادار:

نقطه آغاز بحث ارسطو و مسکویه در باب معنای «معنا» در فلسفه اخلاق، تأمل در معنای «خیر» یا «خوبی» به معنای مطلق کلمه است (نک به: ارسطو، ۱۳۹۲، ص ۶۲؛ مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۸۲) و ارسطو معتقد است: «انسان هر عملی را به خاطر رسیدن به مقصدی انجام می دهد که ظاهراً متوجه خیر است؛ و به همین دلیل خیر را به درستی چیزی دانسته اند که هدف همه امور است.» (ارسطو، ۱۳۹۲، ص ۷۰) به عبارت دیگر وقتی عملی "خوب" انجام شده، که به تحقق هدف خود منجر شده باشد، و مطلوبیت هر عملی به دلیل مطلوبیت هدف یا علت غایی آن عمل است (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۱۳) او معتقد است از جمله مختصات ماهیت خیر، آن امری است که به خودی خود خیر است (ارسطو، ۱۳۹۲، ص ۶۲) و معتقد است: «که در بین خیرها، تکثر و تعدد وجود دارد. از این رو سلسله غایات خیر، باید به غایتی ختم شود که غایت نهایی و مطلق و خیر اعلا است، که انتخاب انسانها در هر فعلی، تحقق آن غایت نهایی و خیر اعلا است.» (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۲۷). ارسطو معتقد است: «عقل انسان بعنوان برترین جزء انسان، بسوی آن آخرین اعلا گرایش دارد و آن را انتخاب می کند و خود بسنده و مستقل است.» (ارسطو، ۱۳۹۲، ص ۶۲) ارسطو این هدف را که «خیر مطلق»، و غایت و نهایت همه اعمال انسانی است، «سعادت» می خواند (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۳۸۵) و این خیر اعلا و سعادت، همان اعمالی است که در آن، قوای طبیعی بشری بر طبق فضیلت بکارگیری شده است، و فضایل را هم شامل فضایل عقلانی و اخلاقی می داند (آپلسون و نیلسن، ۱۳۹۲، ص ۱۳۳) ارسطو معتقد است، نیکبختی ملکه نیست، بلکه «فعلیتی» است که از نتیجه فعالیت حاصل می شود که لِنفسه، خواستنی هستند (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۳۸۵) و از طرف دیگر هر فعالیت، چون نوعی حرکت است، مقصدی دارد، و برای خود مقصد نهایی نیست. پس فعل فضیلت مند، خود نیکبختی نیست، بلکه نیکبختی و سعادت، باید مقصد با ثبات و با دوام و غایی و لِنفسه ای باشد، که همه فعالیت های شریف، رسیدن به آن ثبات نهایی است و از نظر او، سعادت از مقوله ای غیر از عمل است زیرا سعادت مطلق است، و وجود بالفعل دارد و حال آن که عمل، مضاف به غایتی است (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۹) و معتقد است سعادت موهبت خدایان و مکافات در مقابل فضیلت انسان است، و چون اصل خیرات است، یعنی علت غایی آنهاست، لذا جنبه الهی دارد (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۱۹). مسکویه نظر ارسطو را در باب تعریف «سعادت» پسندیده اما با یک تفاوت که معتقد است: «سعادت عبارت از خیر است به نسبت با خداوندش، و آن کمالی است برای او، پس در این صورت، سعادت نوعی خیر است، و سعادت انسان، غیر از سعادت اسب است، و سعادت هر چیزی در تمام و کمال آن است که خاص او است.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴؛ مسکویه، ترتیب سعادت، بی تا، ص ۱۳) پس سعادت مندی قرین با هدف مندی در تمام و نهایت اعمال خیر است (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۵۳) او معتقد است، خیر بالقوه، استعداد حرکت ذاتی و هدف مند نفس به سوی خیر بالفعل و عقل است (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸؛ مسکویه، ۱۳۸۸، ص ۱۰۹) و این حرکت علی براساس اصل سنخیت و تشاکل، به سوی هدف غایی و خیر اعلا و سعادت عظمی و سعادت قسوی است (نک به: مسکویه، ۱۳۸۱، صص ۶۴-۵۶ و ۱۳۵) و «معنای زندگی» هر انسانی در سعادت است که ناشی از تحقق ارادی اهداف غائی، و بوسیله اعمال فضیلت مندانه، در تحقق استعداد های برتر انسانی حاصل می شود (مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۸۵) چرا که کمال، همان فعلیت غرض و هدف است (مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۵۸) او معتقد است: «سعادت تحقق استعداد های طبیعی انسانی، مخصوصاً استعداد قوای برتر انسانی، عقل و حکمت است، که از آن به "غرض" و "کمال" تعبیر می نماید. چرا که کمال، همان فعلیت غرض و هدف است.» (مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۵۸) و همچنین معتقد است حرکت

نفس از استعداد و قوه به سوی فعلیت باید در تمام ابعاد باشد در غیر این صورت به جای کمال، انحطاط پیش می‌آید (مسکویه، ۱۳۸۸، ص ۶۵) لذا مسکویه به مانند ارسطو معتقد است که سعادت جنبه الهی دارد البته معتقد است، وقتی سعادت در انسان تحقق می‌یابد، که «سعادت را در خود بیابد، و بداند که کامیابی در فکر بلند، روح متعالی و آمیخته با عدالت و تقوی است.» (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۲۰۰) اما این سعادت تام و غظمی از نظر مسکویه (بر خلاف ارسطو که در دنیا قابل تحقق می‌داند) در دنیا قابلیت تحقق تام و تمام نمی‌داند، بلکه سعادت قصوی را، در عقبی (سرای آخرت) قابل تحقق می‌داند (مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۸۷) نتیجه اینکه مسکویه به مانند ارسطو، علاوه بر تأکید بر سعادت دنیوی، هدف معنادار را فقط هدف دنیایی نمی‌داند بلکه منظور از هدف در رسیدن به سعادت را، هدف غایی و نهایی و جامع می‌داند. و چون انسان اشرف موجودات است لذا اشرف غایات را هم دارد (نک به: مسکویه، ترتیب السعادات، بی تا، صص ۱۴-۱۳) و انسانی سعید است که لذتش ذاتی، عقلی، فعلی، ابدی، تامه و الهی باشد (رحمانی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۳) و چون خداوند دائم الوجود و پایدار و کمال مطلق است، لذا قرب به او موجب سعادت حقیقی و کامل و جاودانه، آن هم در عالم واپسین خواهد بود (مسکویه، ۱۳۸۱، صص ۹۴-۹۳).

۲- سعادت، هدف غایی دوستی معنادار:

ارسطو و مسکویه هر دو «سعادت» و نیکبختی را هدف غایی زندگی انسانی می‌دانند (نک به: ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۳۸۷) و این سعادت را مساوی با «خیر اعلا» می‌دانند، و کسب خیر را مقصود حیات انسان می‌شمارند (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۷) و «معنا» به معنای «هدف» که همان «سعادت و نیکبختی» است، حاصل ارتباط انسان با سایر انسان‌ها است، به شرط آن که در راستای هدف غایی انسان باشد، و آن هنگام ارتباط با هدف غایی منجر به «معنای غایی» می‌شود، که آن هدف غایی دارای ارزش‌هایی در راستای ارزش برتر انسانی یعنی جزء برتر انسانی، که عقل است باشد (ارسطو، ۱۳۸۹ الف، ص ۳۸۸) و همچنین اگر ارزش آن امر «هدف غایی» بیرون از ما نامحدود باشد، آنگاه می‌تواند «معنا» را تعالی بخشد و انسان تنها موجود عالم طبیعت است که می‌تواند با آن منبع ازلی و ابدی ارزش، ارتباط همه جانبه برقرار نماید. پس چون ارزشمندترین موجود، انسان است، لذا متعالی‌ترین و پایدارترین ارتباط انسانی، ارتباط دوستی تحت ارتباط با آن وجود ابدی است، که معنادارترین ارتباط است (رونزو، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳). و مسکویه هم معتقد است، «سعادت، برترین خیر است ولیکن در این تمام شدن» که واپسین غایت است، به سعادت دیگر [سعادت در ارتباط با دوست] نیازمندیم (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۲۷). علت غایی هر شی‌ای (که تعیین کننده کمال شی‌ء است) باید به تحقق و فعلیت یافتن تمام قابلیت‌های شی‌ء منجر شود تا آن موجود به مرحله تمام و کمال برسد. به بیان دیگر، همه کمالات او به ظهور و بروز برسد (خادمی، ۱۳۹۲، ص ۶۳) و چون از نگاه ارسطو و مسکویه مهمترین بخش وجود انسان، و وجه افتراق او با سایر حیوانات، فضایل اخلاقی و به خصوص نیروی خرد و تعقل است به همین دلیل، سعادت که همان کمال نهایی و علت غایی وجود انسان می‌باشد، در زندگی فضیلت مندانه و به خصوص، در «حیات معقول» یعنی زندگی توأم با عقلانیت است. و فضیلت عقلانی و اخلاقی ارتباط دوستی، برترین فضیلت جامع انسانی است (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۲۱۱) زیرا که ارتباط دوستی، دارای جامعیت ارتباط است، و زمینه تحقق کمال را در انسان فراهم می‌نماید، و نوعی سعادت بیرونی است (نک به: مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۸۷) که معناداری زندگی انسان را به عینیت و تحقق می‌رساند. ارسطو معتقد است، آن هنگام، هدف مطلوب، ارتباط دوستی را معنادار می‌نماید، که علاوه بر اینکه به نظر، نیک و مطلوب می‌آید، در واقع هم نیک باشد (ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۲۹۴) و از آنجا که هدفمندی، مؤلفه اصلی و ذاتی ارتباط دوستی است، پس نمی‌توان قائل شد به اینکه خود ارتباط دوستی، مطلوب و مقصود نهایی باشد، چرا که این دوستی با مرگ انسان پایان پذیر است. پس معنای دوستی، امری متعالی و ابدی است که ورای قلمرو زندگی بشر و فرایند ارتباط دوستی است، و ارتباط دوستی بین انسانی، بستر و زمینه‌ای برای رسیدن به آن دوستی متعالی و مطلوب بالذات و نهایی است که به دوستی‌ها «معنا» می‌بخشد. چرا که از نظر ارسطو «هدف ارتباط دوستی، در عین حال که به خودی خود، مطلوب است، باید پدیدآورنده بسیاری خیرها باشد.» (ارسطو، ۱۳۹۲، ص ۶۴) و ارسطو هدف غائی و خیر اعلا و سعادت را در این جهان قابل وصول می‌داند، لذا معناداری دوستی را هم، در این جهان قابل دستیابی می‌داند. اما مسکویه هدف غائی و خیر اعلا و سعادت تام و قصوی را در جهان دیگر قابل وصول و ظهور می‌داند، لذا معناداری تام و تمام در ارتباط دوستی را براساس آموزه‌های دینی، فقط دوستی بر محور دنیا نمی‌داند، بلکه دوستی را دوستی فضیلت مدار و عقبی محور (آخرت گرا) می‌داند. یکی از مهمترین فضیلت‌ها، دوستی های فضیلت مندانه است، که انسان‌ها به آن در رسیدن به کمال نیازمند هستند (نک به: ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۳۰۵؛ مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳) لذا بدیهی است که از جمله لازمه‌های اصلی «سعادت» که پذیرفته شده اند: روابط، احساس معناداری و هدفداری، برخوردار از کمک دیگران، ارزش‌ها (مثلاً داشتن ارزش‌های غیر مادی)، دستیابی به اهداف می‌باشد (هیبرون، ۱۳۹۳، ص ۵۵) و همچنین کامیابی روانی اجتماعی و موفقیت‌هایی به مانند: مورد احترام جامعه بودن، داشتن خانواده و دوستانی که بتوان به آنها تکیه نمود و فعالیت‌های درگیر کننده برای زندگی عاطفی افراد می‌باشد.

۳- کارکرد دوستی معنادار:

ارسطو معتقد است که هر چیزی عملکرد متناسب با هدفش را دارد، چه یک شی‌ء طبیعی یا موجود زنده و چه یک وسیله یا یک فعالیت‌ابدایی انسانی

باشد، که ماهیت اساسی آن، توسط هدف تعیین می‌یابد (walker, 1979, p 189) البته فرق است بین «هدف» و «کارکرد» چرا که «هدف» از ابتدا با آگاهی انتخاب می‌شود، چه حاصل بشود و یا نشود، لذا نیازمند جعل «هدف» توسط فاعل است، اما در «کارکرد»، نتیجه معمول فرایند ارتباط علی است که حاصل می‌شود، چه با خواست و انتخاب فاعل، تطابق بنماید و یا ننماید. پس «معنا» به معنای «کارکرد» توسط فاعل، جعل و قصد نمی‌شود، بلکه باید کشف شود، و هر فرد انسانی با کشف نقشی که در یک مجموعه بزرگ‌تر برای وی در نظر گرفته شده است، به زندگی خویش «معنا» می‌بخشد (بیات، ۱۳۹۰، ص ۱۷۵).

۳-۱- کارکرد شکوفایی، خلاقیت و تحقق بخشی در دوستی معنادار:

اصطلاح «خودشکوفایی» برداشتی امروزی از مفهوم کهن است، که از زمان ارسطو در قرن چهارم پیش از میلاد و در نظام علیت غایت‌شناسانه‌اش آشکارا بر زبان آمده؛ آموزه‌هایی در زمینه غایت مندی درونی، که فرض را بر این گذاشته که هدف شایسته هر شیء و هر موجودی، بهره‌وری از خود، و تحقق وجود خویش است (یالوم، ۱۳۹۱، ص ۶۰۶) لذا ارتباط دوستی از نظر ارسطو، برای رسیدن به یک نقطه کانونی هدفمند، که همانا تحقق هدف طراحی شده برای انسان است، می‌باشد (Fortenbaugh, 1979, p 58) و تحقق یافتن یعنی به ظهور رسیدن (فعلیت یافتن) استعدادهای وجودی. لذا لازمه هر تحقق وجودی، بودن استعدادها و حرکت از این استعدادها به سوی فعلیت وجودی است، که این حرکت مبتنی بر اصل علیت و وجود علت‌های فاعلی و غایی است (نک به: ارسطو، ۱۳۸۹ الف، ص ۳۳) و احصاء علل متعدد یک پدیده، همان رابطه علی در معنای «معنا» است (Bashor, 1968, p 274) ارسطو معتقد است، فعلیت که غایت حرکت از قوه است، دلالت بر تحقق و کمال دارد (نک به: ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۳-۳۶۱) و از نگاه غایت‌شناسی طبیعی، شکوفایی یعنی حداکثر تحقق استعداد ممکن در طبیعت انسانی. ارسطو معتقد است، دلیل عشق و محبت ما در دوستی، شکوفایی انسان است (Pangle, 2003, p 65) و در مورد نقش فعلیت و کمال در تحقق «دوستی معنادار» معتقد است؛ مفهوم زندگی انسان، همان توانایی ادراک حسی است، و توانایی (قوه) با توجه به فعلیت تعریف می‌شود، اما اصل فعلیت است. پس زندگی در اصل همان فعلیت ادراک حسی و تفکر است و زندگی از اموری تشکیل شده است که فی‌نفسه نیک و لذیذند. زیرا زندگی امری متعین و محدود است و هر متعین و محدودی، بالطبع نیک و مطلوب است (نک به: ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۸-۳۵۷) پس کمال فعلیت و تحقق مطلوبیت‌ها در غایت خودش، در اعمال انسانی از جمله ارتباط دوستی است. و یکی از اهداف دوستی، تعیین ماهیت اساسی خود است. لذا از نظر ارسطو، متناسب با سه نوع هدف (سود، لذت، فضیلت) سه نوع دوستی شکل می‌گیرد (Walker, 1979, p 183). محبت و دوستی مقدمه کارکرد تحقق بخشی اهداف دوستی معنادار است. در تفکر ارسطو از طرح مسئله «تحقق» و «شکوفایی» و «گسترش» به عنوان کارکرد دوستی، برمی‌آید که چون دوست یک خود دیگر است، به طوری که آنچه موجب بهروزی و خیر و سعادت دوست است، موجب خیر و سعادت و بهروزی دوستی کننده هم است. بدین جهت ارسطو معتقد است: «ما عدالت و شجاعت و دیگر فضایل را در ارتباطمان با آدمیان [از جمله ارتباط دوستی] تحقق می‌بخشیم. از این طریق که تکالیفی را که به موجب قراردادهای ما به عهده داریم بجا می‌آوریم، و در زمان نیازمندی همونوعان و همچنین در اوضاع و احوال گوناگون و هنگام سربرداشتن عواطف و غرایز عاری از عقل، وظیفه‌ای را که در برابر هر کس داریم انجام می‌دهیم.» (ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۳۹۱) و ملاک تعمیق معناداری دوستی، تحقق کامل لایه‌های مطلوبیت خواهی و لذت جویی به معنای جامع آن در ارتباط دوستی است. ارتباط دوستی شامل ارتباط هم با خود و هم با دیگر انسانها می‌باشد. و چون انسان دارای قوای متعددی است که پایه ارتباط انسانی می‌باشد و حکایت از حیات جامع وی می‌نماید. پس انسان جامع‌ترین استعداد ارتباط را دارد. و کامل‌ترین فعلیت ارتباط و تحقق وجودی را هم دارد. و این ارتباط غنی، بین وسیع‌ترین و کامل‌ترین قوای وجودی هر انسانی با انسان دیگر در ارتباط دوستی را می‌توان تحت عنوان «معنا»ی ارتباط یاد نمود، و طبیعی است ارتباطی که بر محور جزء برتر انسانی (عقل) بعنوان کامل‌ترین قوا برقرار باشد، فضایی را ایجاد می‌نماید که منجر به سعادت عمیق و پایدار که همان «معناداری» است می‌شود. مسکویه هم به مانند ارسطو، معتقد است: «دوستی با مردم، باعث ظهور و شکوفایی استعداد فضایل می‌شود و در غیر اینصورت استعداد فضایل ابطال می‌گردد» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۸۳) و از قاعده اصل علیت و تشاکل و سنخیت بین علل (نک به: مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۳۵) و حرکت ذاتی نفس، از قوه و استعداد به سوی فعلیت استفاده نموده و معتقد است، سعادت هر موجودی منوط به صدور افعالی است که تحقق یافتن آن از وی به صورت تام و کامل ضرورت دارد (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۶۴) و کسب خیر، مقصود حیات انسان است، و خیرات امور نیکویی هستند که انسان با اراده و سعی خود کسب می‌کند و برای عملی ساختن این هدف، یکدیگر را یاری کرده و کمال خود را در کمال دیگری، تحقق می‌بخشند (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۷) و معتقد است، فضایل «افعال و اعمالی هستند که در زمان مشارکت با مردم و همنشینی با ایشان و در انواع اجتماعات ظاهر می‌گردد.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۸۳) و به فعلیت می‌رسند. چرا که فضایل، امور وجودی و ملکاتی نفسانی هستند، که فعلیتشان در معاشرت و دوستی و ارتباط با دیگران است (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۷) و همچنین خواجه نصیرالدین طوسی - شارح نظرات مسکویه - هم در اخلاق ناصری (۱۳۸۹، ص ۱۷۴) معتقد است: «کمال هر چیزی در اظهار و فعلیت خاصیت آن بود، و چون انسان ذاتاً دارای اُنس طبیعی است لذا با دوستی، این اُنس به ظهور و فعلیت و خلاقیت و شکوفایی می‌رسد و مبدأ ایجاد تمدن انسانی می‌شود.» و چون استعداد خیرات نفسانی و ملکاتی که در نفس انسان هست، بسیار است و در توان انسان واحدی نیست که به انجام دادن و کسب و تکمیل کردن همه آنها قیام کند، لازم می‌آید که برای عملی ساختن این مقصود گروه زیادی اقدام به همیاری

کنند [دوستی جمعی] و از اینجا نتیجه می‌گیریم که باید اشخاص مردم و تعداد ایشان زیاد باشد، و در زمان واحدی برای تحصیل سعادت مشترکاً قیام کنند؛ تا هر یک از آنها خود را به یاری دیگران تکمیل کند. اما برای رسیدن به این منظور نیز باید هر کس (= هر شهروندی) دیگری را دوست داشته باشد. و کمال خود را در کمال دیگران و همیاری با ایشان بدانند (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۴۶) به عبارت دیگر با دوستی جمعی، انس طبیعی بالقوه در انسان، بالفعل می‌گردد (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۴۷) و لازمه ایجاد این فعلیت و تحقق وجودی و کمال وجودی، ارتباط ارواح انسانی در دوستی است (نک به: مسکویه، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱). مسکویه به مانند ارسطو، سعادت را خیر عمده انسان می‌داند اما برخلاف ارسطو سرانجام سعادت را با تحقق جانیشینی خدا (نک به: مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۹۳) مقامی که انسان به خاطر صفت خاص عقلانی خویش در تکامل جهان احراز می‌کند، یکسان فرض می‌کند. لذا آداب و عادات اجتماعی، عقل و دین، افراد را به مهرورزی و انس و محبت ترغیب کرده، زمینه آن را نیز مهیا می‌کند (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹) و این جانیشینی و خلافت الهی حاصل نمی‌شود مگر به قرب الهی (مسکویه، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰) پس هدف از «ارتباط دوستی» بین انسانی باید سعادت باشد که از طریق تحقق دوستی الهی و دوستی با خداوند حاصل شود. تا بتواند تحقق تام استعدادهای وجودی انسان را به نحو تمام به سوی فعلیت و کمال و خیر اعلا به سرانجام برساند.

۳-۱-۱- کارکرد توسعه و پرورش شخصیت در تحقق بخشی:

یکی از موارد کارکرد تحقق بخشی در ارتباط دوستی، پرورش شخصیت است، لذا ارسطو معتقد است، دوستی حالات را با یکدیگر گرد می‌آورد. انسان فقط در صورتی می‌تواند به عملکرد واقعی خود، یعنی عمل خردورزانه بپردازد، که در جمع باشد. و چنین است، که رابطه او با دیگران، عامل مهمی در توسعه و پرورش شخصیت است (جانکار، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳) در روایت ارسطو، فضیلت خود را تنها در «عمل» نشان می‌دهد. «دوستی» بهترین روش برای عرضه فضیلت در عمل است. در کنار این باید توجه داشت، که دوستی، خود نیز یک فضیلت است. این معنای دو وجهی‌ای که ارسطو برای دوستی قائل می‌شود - فضیلت بودن و در عین حال محل عرضه دیگر فضیلت‌ها بودن - آن را دارای جایگاه والایی در میان فضیلت‌های مدنی می‌کند (علوی پور، ۱۳۸۸، ص ۵۱) لذا ارتباط دوستی بعنوان افضل فضائل، سازنده شکوفایی انسان است. و به همین دلیل، ما نیاز به انواع متفاوتی از دوستان، در ادوار مختلف زندگی خود داریم. و دیدن زندگی خوب کسی که به او مهر می‌ورزیم، و احترام می‌گذاریم، سبب می‌شود، که آرزوهای خویش را بهتر بفهمیم، و وقتی از پشتیبانی کسی بهره مند می‌شویم، که در هدفهای ما شریک است و از او الهام می‌گیریم، پس در کوششهای عقلی و فکری خود استوارتر می‌شویم (نوسبوم، ۱۳۸۰، ص ۹۴) و چون خوشبختی، در فعل و فعالیت وجود دارد، و نه در استعداد چیزی که همان بالقوه بودن است. عالی‌ترین و لذت بخش‌ترین اعمال - چون لذت همیشه همراه فعل و فعالیت است - در تأمل بی‌غرضانه است؛ تأمل مستلزم دو چیز است. عامل و معمول، عامل است که به آسانی بر روی اشیای خارجی که خارج از او هستند، اثر می‌گذارد. بنابراین برای انسان خوشبخت، این اجزاء و موضوعات تأمل، که مبین احساسات و اشتیاقات خاص اوست، نمی‌تواند چیزی جز دوستان با فضیلت و اعمال فضیلت آمیز آنها باشد. از اینجا یک نتیجه به دست می‌آید و آن تطابق واقعی اشخاص و اعمال است که موجب تشدید و غنای شخصیت دوستی و محبت است (پورحسینی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۸۶). این مسکویه هم معتقد است، سعادت با تحقق وصول به خدا و مقامی که انسان بخاطر صفت خاصش بدست می‌آورد مساوی است (شریف، ۱۳۶۲، ص ۳۷۰) و سعادت هر موجودی به این است که در خصوصیت و مرتبه‌ای که از باقی موجودات امتیاز یافته، کامل گردد و به منتهای کمال لایق خود برسد و چون کمال و تمامیت انسان به همان قوه متمیز است، بنابراین وقتی کامل می‌گردد، که در این خصوصیت ممتاز گردد (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۲۱) معلم ثالث منشأ حیات اجتماعی را تابعی از پیش فرض‌های خود در مورد ابعاد وجودی انسان می‌داند، به اعتقاد وی، انسان «عالم اصغر» است که هم از بُعد مادی و جسمانی، هم از بُعد فضیلت خواهی و کمال طلبی، هم از بُعد عقلانی نیاز به اجتماع دارد (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۳۱) «لبته هستی یافتن جوهر انسانی، وابسته به قدرت سازنده و آفریدگار او است، اما نیکو ساختن جوهر او به خودش واگذاشته شده است، و آن وابسته به اراده خود او است.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۹۱) و «از طریق خلوص در دوستی با مردم و همنشینی نیکو و محبت صادقانه نسبت به ایشان ناچار است، زیرا ایشان ذات او را تکمیل و انسانیت او را تمام می‌کند.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۸۲) و از این طریق حب ذاتی را به دیگران امتداد بخشیده و به تدریج خود را به فضایل انسانی می‌رساند (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹).

۳-۱-۲- تجمیع وجودی در تحقق بخشی:

یکی دیگر از ثمرات تحقق بخشی بعنوان کارکرد ارتباط دوستی معنادار، تجمیع وجودی قوای درونی انسان در ارتباط با دوست است. پانجل معتقد است، در نگاه ارسطو، درجه‌ای از وحدت در دوستی، ناشی از احساس استمرار وحدت ذهنی یک فردی با یک روح کلی مشاهده می‌شود و بهترین حالت روح، در لذت بردن از وحدت قوای درونی، به حدی است، که فرد در مناسبات دوستی، بتواند در تغییر خواسته خود با خواست دوست، تمرکز فوری نماید. و اگر این وحدت درونی در هماهنگی با خواسته دوست، جزو اهداف دوستی اعمال نشود، قطعاً در ارتباط دوستی، فرد در درون خود، در حال یک نزاع خواسته‌ها و آمیال خواهد ماند (Pangle, 2003, p 145).

ارسطو معتقد است، منشأ ارزش معنادار ارتباط دوستی انسان نیک - یا انسانی که خود را نیک می‌داند - در این است که این دوست نیک، با خودش صادق باشد، به این معنا که، وحدت قوای در دوست، منجر به ارتباط صادقانه و نیک، با دوستی که دارای قوای متعدد است بشود، و اگر انسان، به وحدت قوای درونی خودش نرسد، و نتواند بین قوای باطن، تعادلی وحدت‌گرایانه ایجاد کند، نمی‌تواند ارتباط دوستی‌ای صادقانه و فضیلت‌محور ایجاد نماید. و از طرف دیگر ارتباط دوستی فضیلت‌محور، این وحدت‌قوا را تشدید می‌نماید، زیرا ارسطو معتقد است: «فضیلت و انسان نیک، معیار همه چیز است، زیرا انسان نیک، با خودش یگانه است و عقایدش با یکدیگر سازگارند. و با تمامی روحش در طلب هدف‌هایی است، که با یکدیگر موافق هستند و از این رو همیشه، خیر یا آنچه را خیر می‌نماید، برای خودش آرزو می‌کند، و بجا می‌آورد، و خصوصیت انسان نیک این است، که خیر را به مرحله عمل درآورد. او همه این کارها را برای خودش می‌کند، و همه آنها را برای جزء متفکر خودش، انجام می‌دهد، زیرا این جزء، خویشتن واقعی آدمی است.» (ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۳۴۰) و انسان نیکی که خودش را دوست بدارد و در وحدت و یگانگی با خودش باشد، در هنگام ارتباط با دوستان و به جهت حاکمیت ارزشهای دوستی، مثل مشارکت فکری و رفتاری، به نزدیک‌ترین رویکرد وحدت‌کامل، و همگرایی دو روح [ارتباط روح با روح] می‌رسد (Pangle, 2003, p 190). لذا با توجه به نگاه هستی‌شناسانه‌ای که معتقد است، هم صدور کثرات وجود از مبدأ واحد است و هم بازگشت کثرات وجود، به وحدت وجود است و همچنین این بازگشت، مبتنی بر اصل ارتباط علی و حرکت از قوه به فعل می‌باشد، پس ارتباط دوستی، کامل‌ترین و متعالی‌ترین نوع ارتباط وجودی بین انسان‌ها است، که این ارتباط روح با روح بر محور فضائل، از طریق وحدت قوای درونی، برای رسیدن به وحدت وجودی در نهایت و غایت حرکت وجودی و کمالی انسان می‌باشد. لذا در ارتباط دوستی تلاش می‌شود، از هستی متکثر با آرزوها و امیال کثیر انسانی، به سوی وحدت در عمل‌آرادی انسانها رسیده شود. مسکویه هم به مانند ارسطو معتقد است، که به واسطه دوستی بعنوان «فضیلت تأخذ یعنی یگانه شدن - که میان کثرت حاصل می‌گردد - نگریده است.» (نک به: مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۷۶) و به سبب تمرکز و توحید قوای درونی فرد، قوای کثیر یکی می‌شود، و برای هیچیک دشوار نباشد که اندیشه درست و کار ثواب‌بکند (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹) و در نتیجه ارتباط دوستی، «جواهر بسیطه هرگاه متشکل گردند و بعضی به بعضی مشتاق شوند آلفت یابند، و چون آلفت یابند یک چیز شوند و در میان آنها غیریتی نباشد.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴) و «چون محبت، طلب اتحاد است، و هر محبتی اتحاد با محبوب خود را خواهانست، لذا همین وحدت و اتحاد را، کمال خود پنداشته و در طلب آن میشتابد.» (امینی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۰).

۳-۲- کارکرد معرفت‌افزایی (ما آگاهی) در دوستی معنادار:

ارسطو در باب تولید معرفت‌افزایی به معنای «خودآگاهی و ماآگاهی» در فعالیت‌های مشترک دوستی معتقد است، «دوستی یعنی با هم بودن، و هر کس همان گونه که برای خویشتن است برای دوست نیز همان گونه است، همان گونه که آگاهی بر وجود ما، برای ما ارجمند است، آگاهی بر وجود دوست، نیز همان ارج را دارد. و این آگاهی هنگامی به مرحله فعلیت می‌رسد، که دوستان زندگی را در کنار یکدیگر بسر برند.» (ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۳۶۴) استدلال ارسطو نسبت به خوبی، بعنوان ارزش اخلاقی برای انسان، این است که خوبی انسان، در شکوفایی فرد انسانی است، چرا که نیازمند شکوفایی است، و دوست تسهیل‌کننده این شکوفایی است، لذا ارسطو استدلال می‌کند، که یک شخص خوب، زندگی خود را یک چیز دلپذیر و خوب می‌داند، در صورتی که زندگی همیشه لذت بخش باشد و خود، آگاه به این خوب بودن باشد، و لذا آگاهی انسان از خوبی خود به عنوان موجود زنده دارای زندگی، بسیار لذت بخش است، و برای او بسیار مطلوب است. و چون دوست انسان، «خود دوم» است، پس هر چه برای او خوب باشد، برای وی هم، خوب است و از آنجا که در زندگی انسان خوب، آگاهی به این زندگی، زندگی را مطلوب و لذت بخش می‌کند، لذا آگاهی او به زندگی «خود دوم» یعنی دوست، نیز لذت بخش و مطلوب است (Cooper, 1977, p 292) و استدلال دیگر ارسطو این است که، خوبی ارتباط دوستی، به افزایش ایجاد ادراک لذت بخش بودن زندگی خوب است، که از طریق ارتباط با دوستان، نسبت به خودمان آگاهی پیدا می‌کنیم (Pangle, 2003, p 189) کوپر هم در تفسیر نظر ارسطو ابراز می‌دارد، با نظر به احتمال همیشگی خود فریبی، فرد تنها از طریق دوستی قادر می‌گردد، ارزیابی صحیحی از زندگی خویش داشته باشد، دوستی‌ای که در آن، دوست همچون آینه‌ای برای خویشتن فرد عمل می‌کند. بدین جهت تنها از طریق ابزار معرفتی‌ای، که دوستی در اختیار ما قرار می‌دهد، زندگی شکوفا، برایمان مقدور می‌شود (هلم، ۱۳۹۳، ص ۴۶) و همچنین دوستان می‌توانند بر دیدگاه ارزشی یکدیگر تأثیر بنهند و به آنها شکل ببخشند، به طوری که پویش رابطه شان، موجب افزایش اشتراک در حس تشخیص ارزش، نزد آنها گردد (هلم، ۱۳۹۳، ص ۲۵). تعبیر ارسطو به آینه بودن دوست از آن جهت است که وقتی خودم را در دوستم دیدم، تغییرات عمیق تری را در من ایجاد می‌کند، و از طریق همراهی من با دوست در منافع مشترک، موجب توسعه این علاقه می‌شود. و با نگاه به دوست به عنوان نتیجه من، که تمایل دارم در دوست تغییراتی تحقق بخشد، آن را در خودم ایجاد می‌نمایم. و از نظر ارسطو، من تصویر خودم را از طریق دیدن خودم در دوست، که انعکاس یافته، تأیید شده می‌بینم (Cocking & Kennett, 1998, pp 508 - 511) و به تعبیر میلیگرام، من به اعتباری «زاینده» دوستم هستم، و از این رو، خود را در دوستم محقق می‌سازم (هلم، ۱۳۹۳، ص ۲۷). مسکویه هم معتقد است، همیاری و همکاری ناشی از محبت دوستی، که موجب دسترسی آسانتر به محبوبات و مطلوبات دشوار است، موجب می‌شود «اندیشه‌های صائب پدید آید و عقل‌ها به استخراج غوامض، از راه تدبیر استوار، یکدیگر را باری دهند، و برای رسیدن به همه خیرات به همیاری تقویت یابند.» (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۱۷۹).

۳-۳- کارکرد یگانگی اجتماعی در دوستی معنادار:

اثری که «دوستی» به معنی حقیقی، در محیطی کوچک می بخشد، نتیجه اش پروردن حس اجتماعی در محیطی بزرگتر است. از نظر ارسطو، آدمی در درجه اول برای آن آفریده شده است که به حالت اجتماعی زندگی کند. و موجودی اجتماعی است (گمپرتس، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۵۴۹) لذا ارسطو معتقد است: «که جامعه ها را نیز دوستی، پیوسته بهم نگاه می دارد و قانونگذاران نیز برای دوستی، آرچی بیشتر از عدالت می نهند - زیرا چنین می نماید که یگانگی اجتماعی، امری همانند دوستی است - و برقرار ساختن یگانگی را مهمترین وظیفه خود می داند و نفاق را بزرگترین دشمن خویش می شمارند. آنجا که دوست هست، نیاز به عدالت نیست. ولی عادلان، نیازمند دوستانند، و در نظر مردمان عدالت پیشه، دوستی حقیقی ترین صورت عدالت است.» (ارسطو، ۱۳۸۹ ب، ص ۲۹۲). همچنین مسکویه به مانند ارسطو احتیاط می کند، که زندگی عملی را - که بدون خیر و خوشیهای عینی و خارجی و همیاری دوستان تحقق نمی یابد - دست کم نگیرد. از نظر او رفاقت انسانی از لوازم ذاتی خوش زیستن است، به شرط آن که با حفظ اعتدال در پی اینگونه خیرها و خوشیها باشند. او لزوم رفاقت و برخورداری از مصاحبت رفیقان را همانقدر اجتماعی می شمرد که ارسطو آن را صفت ذاتی انسان که - نه خداست نه حیوان - به شمار می آورد (فخری، ۱۳۷۲، ص ۲۰۸) مسکویه درباره نقش و کارکرد قوه عامل در بهینه شدن روابط اجتماعی و ارتقای وضعیت جامعه، بر این اعتقاد است، که اگر از همه انسان ها، افعالی با چنین فرایند شایسته و بایسته ای صورت گیرد، همه امور جامعه به شکل شایسته و با نظم خاصی سر و سامان می یابد و این به معنای حاکمیت تدبیر مدنی در جامعه است. و در صورت تحقق چنین رویداد مبارک و میمونی در جامعه، هم تک تک افراد جامعه به سعادت دست می یابند و هم مجموع جامعه در صید عنقای سعادت جمعی و مشترک موفق خواهند شد (نک به: مسکویه، ۱۳۷۳، ص ۵۷) لذا مسکویه اصطلاح «تأخذ» به معنای جمع گرای و یک رنگی را جعل کرده و بر این باور است که فضایل از جمله دوستی از عوامل اساسی «جمع گرای» انسان ها هستند. و از نظر او تأکید اسلام بر دوستی، برای افزایش انس در بین مردم است تا مردم از عدالت بی نیاز شوند (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹)

۳-۴- کارکرد قرب الهی - دوستی با خدا - در دوستی معنادار:

مسکویه ابراز می دارد که: «ارسطو طالپس می گوید سزاوار نیست که همت انسان، انسی باشد، هر چند که انسان است، و نباید که به همت جاندار میرا، بسنده کند هر چند که خود او نیز میراست، بلکه باید به همه قوای خویش قصد کند که به حیات الهی زنده باشد (مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۲۱۴) و وقتی انسان به حیات الهی می رسد، که خشنودی و رضای خداوند را کسب کند که آن هم در سایه قرب الهی و اطاعت و تشبیه به اوست، که موجب دوستی با خدای تعالی می شود (نک به: مسکویه، ۱۳۸۱، صص ۱۸۴ و ۲۱۳ و ۲۱۶) و بستر این حیات الهی و دوستی با خدا که معنا بخش ارتباط دوستی بین انسانی است، همان حرکت ذاتی نفس از قوه به سوی عقل و کسب فعلیت و سعادت است که از نظر مسکویه این حرکت همان، «حرکت وحدت قوا به سوی خالق احد و مبدأ اصلی و ذاتی خود است، لذا به جهت بقاء سرمدی وجود او، موجودات هم بقاء سرمدی خواهد داشت.» (مسکویه، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶) و آن وقت است که انسان با خدا به مرحله اتحاد رسیده است (مسکویه، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲) و چنین انسانی در سایه محبت می تواند سعادتمند شود، و به درک لذات عقلی نائل آمده، از کمال علمی و عملی برخوردار شود. چنین انسانی خلیفه خدا در بین مردم، و از اولیای خاص اوست. مراحل معرفت و عمل را طی کرده و به سوی خالق بر می گردد، تا به دیگران نیز کمک کنند و موجب رشد فضایل اخلاقی در جامعه شود. و الا صرف دوستی و محبت، به معنای کمال نخواهد بود (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹) و از نظر خواجه طوسی - شارح نظرات ابن مسکویه - هم: «چون انسان بدین درجه برسد، که بر مراتب کاینات بر وجه کلی واقف شود، جزویات نامتناهی که در تحت کلیات مندرج باشد، بر وجهی از وجوه در او حاصل آمده باشد، و چون عمل مقارن آن شود، تا آثار و افعال او به حسب قوی و ملکات پسندیده حاصل آید، به انفراد خویش، عالمی شود بر مثال این عالم کبیر و استحقاق آن، که او را عالم اصغر خوانند بیابند.» (طوسی، ۱۳۸۹، ص ۳۷) لذا ارتباط دوستی بین اهل ایمان بر محوریت دوستی خدا، موجب بروز ارزش هایی چون همکاری، اخلاص، خیرخواهی و ... در روابط بین افراد می شود و از بروز اموری همچون حسادت، بخل، تهمت و ... که روابط اجتماعی را مختل می کند، جلوگیری خواهد نمود (منتقمی، ۱۳۹۱، ص ۲۰۱).

نتیجه گیری

۱- ارسطو و مسکویه، ارتباط «دوستی»، به ویژه دوستی فضیلت محور را با «معنا» به معنای «هدف»، در «سعادت»، «نیکبختی» و رسیدن به «خیر اعلا» می دانند. که در ادبیات اندیشمندان معاصر همان «بهروزی» است.

۲- ارسطو و مسکویه هدفگذاری سعادت در ارتباط دوستی را در تعمیق و تحقق استعدادهای طبیعی و ذاتی برتر و مختص انسانی، مخصوصاً عقل و حکمت می دانند که مسکویه از آن به «غرض» و یا «کمال» تعبیر می نماید اما مسکویه در تقسیم بندی دقیق تری نسبت به ارسطو، برای انسان انواعی از خیر به مانند خیر تام، خیر مطلق و خیر غائی قایل است که نشان از آن دارد، که او علاوه بر کمالات دنیوی و جسمانی و مادی، نگاهی اولویت دار به

کمالات معنوی، روحی و آخروی دارد. به عبارت دیگر مسکویه علاوه بر عقل نظری و عقل معیشت و زمینی که تأکید ارسطو بر آن است، تأکید بر عقل ماورایی و تکلیف محور و غایت اندیش (فراتر از دنیا) را دارد.

۳- ارسطو و مسکویه هر دو علاوه بر وجه مشترک هدف گذاری «سعادت» در ارتباط دوستی در دنیا، اما در تعرف و تحدید آن، به ظاهر تفاوت‌های عمیقی دارند، که مسکویه با تأکید اولویت دار بر سعادت قصوی، علاوه بر سعادت در دنیا، آن را هدف نهایی و سعادت جامع انسانی علی‌الخصوص در فضیلت ارتباط دوستی می‌داند.

۴- ارسطو و مسکویه سعادت را بعنوان هدف معنادار، امری الهی می‌دانند، با این تفاوت که ارسطو آن را در دنیا قابل تحقق می‌داند و مسکویه تحقق دوستی را در طول دوستی ازلی و ابدی و در نسبت با قرب الهی و تحقق جانشینی خداوند می‌داند که به نحو تام و تمام در آخرت قابل تحقق است.

۵- ارسطو و مسکویه ارتباط دوستی با معنا را به معنای «کارکرد»، تحقق تمام استعدادها و قوای وجودی انسان به نحو خیر و نیک می‌دانند، که موجب کمال انسان در تمام ابعاد وجودی شود. که ایجاد معرفت افزایی و مآگاهی، خلاقیت و شکوفایی، پرورش شخصیت، تجمع قوای وجودی و یگانگی اجتماعی می‌نماید و مسکویه علاوه بر آن موارد، مسئله قرب الهی و دوستی با خدا را هم مطرح می‌کند، به این معنا که موارد فوق فقط تحت دوستی با خدا، هم در دنیا و هم در آخرت پایدار خواهد شد.

پی‌نوشت:

- ۱- رابرت نازیک (Nozick) در کتاب تبیین‌های فلسفی، واژه «معنا» را در اصطلاح شامل موارد ذیل می‌داند (بیات، ۱۳۹۰، ص ۵۳ و ۶۴): الف) هدف در موجود دارای علم و اراده - مهمترین معنا - شامل: ۱- اهداف خود بنیاد بشری یا الهی شامل - امر الهی، فرمان الهی، ثواب و استحقاق، عدالت، کمال انسانی، کمک به تحقق هدف الهی، فرارفتن از حریم زمان، تاثیر ماندگار جهان) ۲- اهداف خارجی. ب) کارکرد، نقش و فایده آن در تحقق هدف بزرگتر. ج) ارزش، اعتبار و اهمیت، در ارتباط با آنها شامل: ۱- ارزش مبنایی ۲- نوعی کیفیت ناظر به نتیجه عمل ۳- معیار انتخاب درست و نادرست، خوب و بد ۴- هویت ارزش شناختی، اجزای ذاتی یک پدیده، ماهیت، چیستی. د) بیان ارتباطات علی و معلولی شامل: ۱- نتایج علی و معلولی ۲- امور مقدم یا مقارن بر نتایج علی و معلولی. ن) بیان کاربردهای زبانی و کلامی شامل: ۱- بیان نسبت ترادف میان دو مفهوم ۲- بیان یک معنای رمزی ۳- اشاره به چیزی یا کسی ۴- نیابت از یک امر واقع. و) درس عبرت، پندها، آموزه‌ها.

کتابنامه:

- ۱- آبلسون، رازیل و نیلسون، کی (۱۳۹۲): «تاریخ فلسفه اخلاق»، در دانشنامه فلسفه اخلاق، پل ادواردز، ترجمه انشاء الله رحمتی، مشهد: انتشارات آهنگ قلم، (۲۰۴ - ۱۱۵).
- ۲- ارسطو (۱۳۸۹ الف)، مابعدالطبیعه (متافیزیک)، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ سوم.
- ۳- ارسطو (۱۳۸۹ ب)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ سوم.
- ۴- ارسطو (۱۳۹۲)، خطابه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: انتشارات هرمس.
- ۵- امین، نصرت (۱۳۷۱)، اخلاق و راه سعادت ترجمه از طهاره الاعراق ابن مسکویه، اصفهان: انتشارات انجمن حمایت از خانواده‌های بی سرپرست اصفهان.
- ۶- بیات، محمدرضا (۱۳۹۰)، دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ۷- پورحسینی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۱)، ترجمه و حاشیه اخلاق نیکوماخوس، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۸- جانکار، باربارا (۱۳۸۵)، فلسفه ارسطو، ترجمه مهرداد ایرانی طلب، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۹- خادمی، عین اله (۱۳۹۲)، «چیستی سعادت از منظر مسکویه»، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی، سال ۴۶، شماره دوم، (۸۲ - ۶۱).
- ۱۰- رحمانی، غلامرضا (۱۳۸۹)، خودشناسی فلسفی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- ۱۱- رونزو، جوزف (۱۳۸۵)، «عشق زمینی و معنا در زندگی و دین»، معنای زندگی، مصطفی ملکیان، قم: نشر ادیان، (۱۶۹ - ۱۳۹).
- ۱۲- شریف، میرمحمد (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۳- طوسی، نصیرالدین (۱۳۸۹)، اخلاق ناصری، مصحح عزیزاله عزیزاده، تهران: انتشارات فردوس، چاپ سوم.
- ۱۴- علوی پور، سید محسن (۱۳۸۸)، «دوستی در اندیشه سیاسی و روان درمانی»، فصلنامه پژوهش سیاست، شماره ۵، (۷۶-۴۷).
- ۱۵- فخری، ماجد (۱۳۷۲)، سیر فلسفه در جهان اسلام، نصراله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۶- گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵)، متفکران یونان، ج ۳، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات کتابخانه صدر.

- ۱۷- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۱)، اخلاق و راه سعادت، ترجمه نصرت امین، اصفهان: انتشارات انجمن حمایت از خانواده‌های بی سرپرست.
- ۱۸- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۳)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم: انتشارات بیدار.
- ۱۹- مسکویه، ابوعلی (۱۳۸۱)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۲۰- مسکویه، ابوعلی (بی تا)، ترتیب السعادات، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: کتابخانه و موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۲۱- مسکویه، ابوعلی (۱۳۸۸)، الفوز الاصغر، تصحیح و تحقیق و تعلیقه مجید دستیاری، قم: ایت اشراق.
- ۲۲- منتقمی فروزان، مصطفی (۱۳۹۱)، «تبیین نظری محبت و دوستی در اندیشه اخلاقی ابن مسکویه»، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۵۱، (۲۰۳ - ۱۸۱).
- ۲۳- مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰)، اندیشه سیاسی مسکویه، قم: بوستان کتاب.
- ۲۴- نوسباوم، مارتا (۱۳۸۰)، ارسطو، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۵- هیبرون، دن (۱۳۹۳)، سعادت در دانشنامه فلسفه استنفورد، ترجمه حسین عظیمی، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۲۶- یالوم، اروین د (۱۳۹۱)، روان درمانی اگزستانسیال، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی.
- 27- Bashor, Philip s (1968), "Plato and Aristotle on Friendship", Journal of Value Inquiry, the University of Arkansas, Volume. 2, issue. 4:269-280.
- 28- Cocking, Dean & Kennett, Jeanett (1998), "Frienship and the self", Ethice, Chicago University of Chicago press, Vol. 108, No. 3:502-527.
- 29- Cooper, John. M (1977), "Friendship and the Good in Aristotle", the Philosophical Review, Vol. 86. No. 3:290-315.
- 30- Fortenbaugh, ww (1975), "Aristotle's Analysis of Frienship. Function and Analogy, Resemblance, and Focal Meaning", Brill, phronesis, Vol. 20, No, 1:51-62.
- 31- Pangle, Lorraine Smith (2003), "Aristotle and the philosophy of Friendship", united Kingdom: Combridge university press.
- 32- Walker, ADM (1979), "Aristotle's Account of Friendship in the Nicomachean Ethics", Brill, phronesis, Vol. 24, No. 2:180-196.